

## پروست، سیمای حسادت\* آلن بویزین. ترجمه سرلی بابویان

۱۳۵ در کتاب «در جستجوی زمان از دست رفته» که به عنوان زمینه ای جهت تقویت «حسادت به خود» پروست از آن نام برده شده، آیا او به مارسل کوچک همان اندازه حسادت می ورزید که به رینالدو آن (Reynaldo Hahn)؟

«شما و خواهرانتان را با محبت می بوسم، به غیر از آن خواهرتان که همسری حسود دارد. من دیگر شخص حسودی نیستم، اما از آنجایی که زمانی حسادت می ورزیدم، به افراد حسود احترام قائم و هرگز مایل نیستم باعث ناراحتی آنها بشوم و یاباعث شوم ذره ای احساس ندامت کنند».

مارسل پروست هنگامی که برای معالجه، به همراه مادرش در تابستان ۱۸۹۶ در مونت دورساکن بود، نامه ای کوتاه خطاب به رینالدو آن عزیزش نوشت. مارسل از زمانیکه او را در تابستان ۱۸۹۴ در خانه مادلین لومر در قصر رویون ملاقات کرده بود به او عمیقاً عشق می ورزید. با توجه به گفته خودش دیگر همه چیز تمام شده بود! دیگر هیچ حسادتی وجود نداشت! چه دروغ فاحش و غیر قابل باوری! زیرا همانطور که پروست، حيله گر و حقه باز ماهری است، در امر حسادت نیز یک حرفه ای به شمار می رود.

مفهوم دوست داشتن برای او، در ابتدا حسادت، رشک ورزی و بدگمانی است. هنگامی که پروست به کسی اعتماد می‌کند، این بدان مفهوم است که دیگر از تمامی احساسات خود جدا شده است. برای او تنها سوء ظن و بدگمانی است که در خود، احساسات عمیق عشق را می‌پروراند. حسادت برای او نه نشان ساده‌ای از یک عشق و نه نتیجه احتمالی بیمار گونه‌ای است بلکه خود طبیعت هم سیاه و زهر آلود است.

پروست در کتاب «زمان بازیافته» می‌گوید: «اگر هیچ رقیبی وجود نداشته باشد، آنگاه لذت ما به عشق مبدل نخواهد شد، حتی اگر اعتقادی به داشتن رقیبی نداشته باشیم، عشق حاصل نمی‌شود. در حقیقت نیازی به وجود خارجی چنین رقیبی نیست، تنها چیزی که می‌تواند به نفع ما عمل کند، حسادت و رشکی است که این زندگی ساختگی و خیالی به ما عطا می‌کند.» در حقیقت به نظر می‌رسد در این نامه بلند آخر ماه اوت ۱۸۹۶، مارسل نسبت به کارهای پیشین و برخورد های ناشایست خود در قبال رینالدو آن، احساس ندامت و پشیمانی کرده و قول داده است تا دیگر او را با سوالات، حسادت ها و دسیسه های پی در پی خود نیازارد و با بداندیشی ها و پرسش های بی حد خود، برای او مزاحمت ایجاد نکند. زیرا که با اینکار، بی ملاحظه گی و بدگمانی های زشت خود را نشان می‌داد. «در آینده اگر از جانب من موردی باعث رنجش و آزار شما شد، با من در میان بگذاریدش». بنابراین می‌توان چنین برداشت کرد که دیگر با مارسل ملایم و خیراندیشی طرف هستیم: «دیگر شخص معتدلی را که این چنین مهربان و فهیم باشد نخواهید یافت، و اگر به عوض اعترافی که از شما می‌طلبید، از او درخواست سکوت نمی‌کردید، آنگاه متوجه می‌شدید که قلب شما جایگاه اعترافات من به گناهانم می‌شد زیرا که بسیار ضعیفتر از شما هستم، مرا ببخشید زیرا با خودخواهی های خود بر ملال زندگی افزوده‌ام».

هر چند پروست در عبارات بعدی خود از رینالدو درخواست می‌کند تا دیگر بی جهت و اهمه‌ای از اینکه آزاری از او بیند، نداشته باشد، اما با بی ادبی، در آخر نامه، با بیان اینکه «این پروست در بستر مرگ»



یک امر طبیعی است» مخاطب خود را، با اینکه به نظر می‌رسید او را بخشیده باشد، متهم کرده و از سلاح ماکیاولی خود، همانند تمام نامه‌هایش، سوء استفاده می‌کند. به عبارت دیگر این طبیعت مخصوص مارسل است که با تمام قوا به میدان می‌تازد، جایی که حسود به شگفتی به خلق سوء تعبیر مشغول است. در مجموع، پروست چنان شخصیتی دارد که حتی اگر دیگران را در اعمال گناهشان مدفون کند، از آنها عذرخواهی نخواهد کرد.

اما با این همه، اگر پروست احساس کند که مجبور است به خاطر رینالدو عقب نشینی کند، که این رفتار از او بسیار بعید به نظر می‌آید، آنگاه تنها به خاطر غم و اندوه او، همانند بیستم ژوئن پیش، حاضر خواهد بود با شرافت تمام سوگند بخورد تا همه چیز را به او بگوید.

هرگز نباید چنین قولی به شخص حسودی همچون پروست داد. زیرا همیشه مشتاق است تا در شکافهای موجود در زندگی دیگران وارد شود و بابتی پروایی و بی توجهی، از شرایط موجود به نفع خویش استفاده کند. عاشق به سرعت تبدیل به بدترین فرد متکبر و بدگمان می‌شود. پرس و جوها و کندوکاوهای او چند برابر می‌شود زیرا که خود چنان حيله گر و بددل است و برای بدست آوردن اطلاعات مورد نیاز خود، چنان دروغ می‌گوید که دیگر قادر نیست معشوقه خود را به گونه‌ای دیگر در ذهن خود مجسم کند. او را به چشم یک رازدار رسوا نگاه می‌کند که باید نقاب از چهره تمام رسوایی‌هایش برداشته شود. او در هر اعتراف، در پی یافتن دروغی است و حتی کوچکترین راز و رمز زندگی معشوقه‌اش را به شکل یک خیانت تصور می‌کند. خلوص ظاهری در نظر او، فرمی از یک دورویی زیرکانه را تشکیل می‌دهد. تمام عطایای معصومیت در چهره او اتهامات را افزون خواهد کرد. حسود همواره می‌خواهد بیش از پیش بداند ولی دیری نمی‌پاید که قلباً از این بی اعتمادیها پشیمان شود. بهترین کار برای او این است: «بی توجهی به همه چیز برای جلوگیری از علاقمند شدن به بیشتر دانستن». در واقع هر چه بیشتر بداند، دانسته‌هایش بیشتر به یاری حسادت او خواهند شتافت؛ حسادتی که همه جا گسترده می‌شود، وسعت می‌یابد، در افکارش متورم شده و بزرگ می‌شود و در آنچه که انتظار می‌رفت به او آرامش و لطافت بدهد، یعنی عشق، سرسخت تر و بی رحم تر می‌شود و تا جایی که در این دور بسته به استقلال و خودکفایی برسد، کار خود را ادامه می‌دهد. حسود ظالمانه و بابتی رحمی بازخواست می‌کند تا همه چیز را راجع به زندگی، گذشته و روابط پیشین معشوقه خود بداند. زیرا که حسادت او همانقدر که مربوط به گذشته است، تا ابد نیز می‌ماند. در جهت پرکردن فضاها و جاهای خالی زندگی کنونی و به خصوص زندگی

گذشته او، در خفا به همه چیز می نگرده، اسامی را با هم مقایسه کرده و صحنه ها را بازسازی می کند. به روشنی پرده از راز نامه ای برمی دارد و با استناد به تطابق های زمانی سعی در اثبات مدعای خود می کند. کلمه حسود Jaloux ریشه در کلمه یونانی Zelos دارد و به معنای چشم و هم چشمی و رقابت است. او خود را با پرداختن به کارهای غیر ممکن و طاقت فرسا، همچون کاردنائیدها، از پا درمی آورد و تضعیف می کند. کاری ملال آور و بی پایان! حسادت مانند سرطان، بیماری خود را به تمام حوزه های وجود مریض منتقل می کند. خیلی زود تمام سلول های زندگی اجتماعی و معنوی اش را طوری آلوده می کند تا از او دیوانه ای بسازد که از عشق و شیفتگی اش لذت ببرد.

از اواسط ژوئیه، رینالدو آن، خسته و آشفته از سیستم تجسسی پروست که با افراط عجیبی او را دربر گرفته بود، حرف خود را پس گرفت و گفت که دیگر چیزی را اعتراف نخواهد کرد و هیچ توجیهی در قبال کارهای خود ارائه نخواهد داد. مارسل با بدخلقی تمام سوگند او را خاطر نشان کرد و او را سرزنش نمود: «تمام آنچه را که ۲۰ ژوئن به من گفتید، امید، تسلی، بقا و زندگی من است. به خاطر اینکه مسبب هیچ نوع ناراحتی برای شما نشوم، دیگر هیچ گاه در مورد آن با شما صحبت نمی کنم ولی همیشه بدان می اندیشم تا خود آزاری نبینم. شما تنها چیزی را که برایم مانند دشنامی بود، به من گفتید. من شنیدن هزاران دشنام را ترجیح می دادم.» در مجموع، حسود تیره بخت تر از شخصی است که به او حسادت می کند، زیرا که او یک قربانی و دچار مرضی مزمن است. نباید حسادت او را تحریک کرد «هر چند تخیلات من پوچ است، ولی تخیلات یک بیمار است پس نباید با آن مخالفت ورزید. این ظلم است اگر بیماری را تهدید به انجام آنچه نسبت بدان ضعف دارد کنیم چون این امر مرض او را تشدید خواهد کرد.» بدین ترتیب، حداقل به جای اینکه مثل یک خود خواه فرومایه و یا آدم بی نزاکت رفتار کنیم، شایسته است تا برای دردهای فرد حسود دلسوزی کنیم، زیرا او خود بیش از همه، از دیگران گله مند است. به نظر پروست، بیماری، بزرگترین قدرت ناتوانان، همیشه سازنده یک استراتژی در جهت حکمرانی بر دیگران است. حالا که به طور احمقانه ای از موثرترین ابزار قدرت چشم پوشی کرده است، پس هیچ چیز نمی تواند پوچ تر و بی معنی تر از خواستن بهبودی بیماری باشد.

حسود مریضی است که نمی توانیم او را مسئول شیمی مریضی اش بدانیم، پس او حق دارد هر کاری بکند، به ویژه حق دارد از هیچ، یک قصه بسازد. جزئیات کوچک نا آشکار، یک نگاه

لحظه ای که متوجه دیگری می شود، صحبتی که به شخص ناشناس مربوط می شود، این چنین است که به وجود رابطه عاشقانه محرمانه ای که با هزاران خیانت، بدفکاری و دورویی ساخته شده است، شک می ورزد؛ حسادت با قوه تخیل و ابداع خود، رمان نویس خوبی است. مزد حسود با کوچکترین رنجش و کینه ای در حد افراط به موضوع شدت می بخشد و آنرا به امری فجیع بدل می کند. در اواخر ماه ژوئیه، کمی بعد از ارسال این نامه، کافی بود رینالدو تصمیم خود را عملی کند و به همراه پروست بعد از مهمانی شبانه باز نگردد. زیرا که پروست خود را مجبور می دید که «بدون سعی در برانگیختن وجدان او، اجازه دهد تا مرتکب اعمال احمقانه، شرورانه و پستی شود». زیرا فرد حسود در شرایطی که او را نمی شناسید، می تواند یک اخلاق گرا باشد که بیش از سایرین خواهان خیر است. برخلاف ظاهر خود خواهانه ای که دارد، رفتار او از روی یک عشق بی غرض است! و اگر این چنین با خشونت، ضعف، غرور و خودنمایی خویش را بروز می دهد، تنها به دلیل علاقه او به رینالدو است، زیرا به جای اینکه به چهار خواسته مارسل جامه عمل ببوشاند، با نشان دادن هوی و هوس خود و کسب استقلال و در پرداختن به تمایلات و البته به رنجش های خود، خطای جبران ناپذیری را مرتکب می شود!

پروست با تصمیم قطعی خود به اینکه صید خود را وانگذارد و با او مبارزه کند، ادامه می دهد: «امشب به من گفتید که روزی به خاطر آنچه که از شما خواسته ام احساس ندامت و پشیمانی خواهم کرد. از من بعید است که چنین چیزی را به شما بگویم. هیچگاه نخواسته ام که از دست کرده های خود پشیمان شوید زیرا که خواهان درد و رنج شما نیستم. به خصوص اگر مسبب آن باشم. اگر چنین خواسته ای ندارم به این دلیل است که از آن تقریباً مطمئنم».

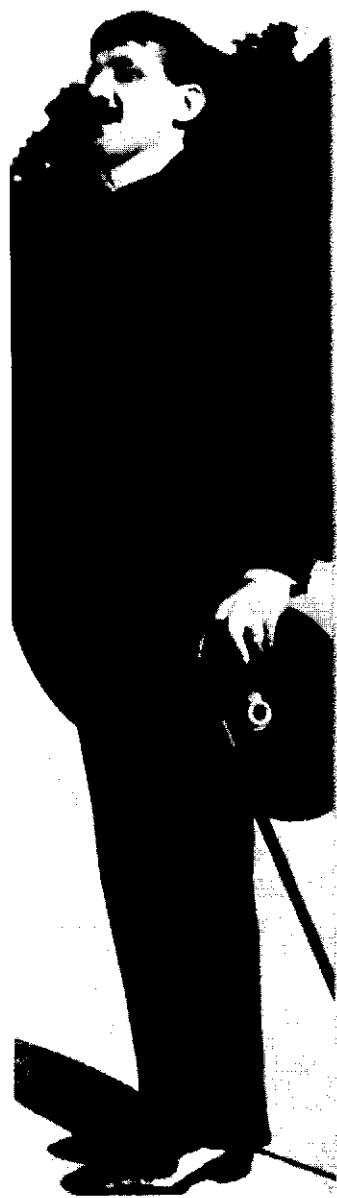
این روش سرکوفت برای کسی است که به جای تسلی و هم دردی، ایجاد نگرانی و تشویش می کند: «شما متوجه نیستید، اگر موضوع رینالدو آن باشد، چیزی نمی تواند در مقابله با تمایلاتم مانع من شود، و یا مرا از حرکت باز ایستاند. هر چند تصویری که از او هست، می تواند رینالدو آن باشد که گاهی از آزردن من نمی هراسد و حتی شبانگاهان مرا ترک می کند و یا بالعکس. رینالدو باشد که به نزد من می گردد. شما حالت و حسرتناکی را که در این مدت تمام اینها ایجاد کرده اند، درک نمی کنید، و نه این را که به خاطر شما چقدر تحقیر شده ام. نه به دلیل حس انتقام و یا کینه، می دانم که شما هم چنین فکری می کنید و نیازی نیست تا من آنرا به شما بگویم. ولی به دلیل بی فکری من بوده زیرا محرک اصلی من برای عمل کم کم در حال

ناپدید شدن است. با پشیمانی کامل از تمام افکار زشت و نقشه های پست و شوم خود، باور کردنی نخواهد بود اگر بگویم که خیر و صلاح شما را می خواهم ولی در لحظاتی که از شما دور نبودم و تحت فشار هیچ تلقین جزئی قرار نداشتم، در انتخاب آنچه که شما را بیازارد و یا بالعکس، تردیدی به خود راه نداده ام.»

مثل همیشه پروست، تا تأثیر خود را بر دیگری مستحکم نسازد، از ارزش خود نمی کاهد؛ فروتنی او که شکل بی شرمانه ای از غرور عظیم اوست، بسیار ظالمانه است، و مثل همیشه پروست تأثیر عاشقانه را تحت یک سری از استدالات کلی و جزئی به سرعت به امری عقلایی تبدیل می کند. چرا که او بیش از آنکه فردی احساساتی باشد، منطقی گراست. او بدترین مخالف کارهاست و با فراموشی دنیای عفت واقعی در مقابل دنیای ساختگی خود در پیچاپیچ گرفتاری های تفصیلی بی پایانش، در ایجاد تشویش نقش اول را بازی می کند. رشته سخن را به دست دارد و به زیباترین راه مباحثه برای پیش گرفتن از دیگری آشناست، تا او را در غصه ها و دل واپسی های خودش گرفتار کند.

بعد از امتحان تمامی راههای ممکن و اعمال تهدیدات در مقابل بی توجهی های زینالدو نسبت به عشق فراوانی که پروست نسبت به او داشت، دیگر راهی جز به کارگیری لحنی اغواکننده و به همان اندازه کو دکانه و فریبنده در نامه خود نداشت. «اسب کوچک شما که بعد از آن لگد، باناراحتی و کاملاً تنها به اصطبل خود باز می گردد، سابق بر این مایل بودید به شما ارباب بگوید. حال که او زهر خود را پراکنده است، حالا که کار شر به انجام رسیده، تنها چیزی که برایش اهمیت دارد این است که با یادآوری سعادت و خوشی گذشته، بار سنگین پشیمانی را بر دوش دیگری بنهد.»

گذشته از این آیا نیازی به تصریح این موضوع هست که حسادت پروست آنچنان غیر عادلانه است که در آخر خود را تحت سلطه



چیزی که نامش را با تمام دورویی «تلقینی بی اهمیت» گذارده است، می یابد؟ طی چندین ماه، مارسل بیش از پیش نسبت به جذابیت آسیایی لوسین دوده که به زودی در قلبش به جای رینالدو می نشیند، حساسیت پیدا می کند. همچنین او علائق منحصر به فرد و قاطع خود را نسبت به رینالدو اعلام می کند و به خود اجازه می دهد تا احساساتش را با او در میان بگذارد. حسود، خواهان بدست آوردن چیزی از دیگران است که خود هرگز به آنها نخواهد بخشید. تمام ملامت ها، ناله و شکایت ها و رد اتهامات مارسل، تنها به این خاطر بود که رینالدو آن تصور می کرد که می تواند بدون اجازه او و بدون همراهی او هر جا که بخواهد برود. در اینجاست که سوان همانند پروست، همین تجربه را کسب کرد. و آن زمانی بود که خانواده وردورن شامی در بوآرتیب داده و بعد از شام، اودت را به همراه فورشویل با اتومبیل خود تا منزل همراهی کرده بودند. آنجا که جدایی و دوری است، شهوت نیز ایجاد می شود. هر مردی یک معشوقه احتمالی برای اودت به شمار می رفت پس تنها راه چاره در بند کشیدن و متوقف کردن او است. حسادت سوان او را تا سر حد جنون و در بند کشی تا آنجا پیش برده بود که آلبرتین رازندانی خود کرده بود، راوی داستان این تجربه سوان را همانند درسی به خاطر خواهد سپرد.

۱۴۱

چندین سال بعد دوباره در مارس ۱۹۱۹، پروست رینالدو را بر سر همین مسئله سرزنش کرد، همانطور که او نیز شاهزاده سوتزو را که بعد از پایان مهمانی شبانه به همراه بومون به منزل بازگشته بود، مورد سرزنش قرار داد، زیرا در خیال خود آرزوی همراهی او را داشت. هیچ چیز نمی تواند ناخوشایندتر از این باشد، اگر این «ترک شدن» را از ابتدای مهمانی پیش بینی نکرده باشد. «به اندازه کافی وقت آزاد داریم که به این موضوع خوبیگیریم و در آن واحد هم آن شخص و هم امید دیدنش را در دل اشخاصی که به او علاقه دارند از دست نمی دهیم (...)

بعلاوه من هیچگاه جرأت این را نداشته ام تا تنها بیرون بروم و عادت دارم تا سایرین مرا همراهی کنند».

همین تثبیت های بیمارگونه شخص حسود بر جزئیات و وقایع کوچک و بی اهمیت آنچنان است که نمی توان از آنها رد شد و یا به دست فراموشی سپردشان. همیشه شرایطی حاکم است که این بخش غم انگیز از داستان، بارها و بارها تکرار می شود (زیرا حسادت نوعی از بیماری های متفاوتی است که به سبب بوالهوسی، حس آمرانه و یگانه ای که در شخص حسود وجود دارد، ایجاد می شود) تغییر مکان و زمان های بی دربی بین علت ها و معلول ها؛

بین بی ارزشی سبب ها و عظمت رنج ها و فریفتگی های موجود، مدام در حال تکرارند. چون تنها حسود است که ایده هایی در سر می پروراند، از خود سوال می کند و سعی در تفسیر جوابهای خود دارد. او پیش از هر چیزی، یک مفسر دقیق است؛ همانند زبان شناسی است که برای پر کردن بخش های از میان رفته یک دست نوشته تاریخی و قدیمی، خود را در جزئیات غرق می کند و سعی دارد تا جاهای خالی را پر نماید. روزی ژیل دولوز به همه نشان داد که چگونه حسادت، خیلی بیشتر از عشق، شامل حقیقت است، زیرا در درک و تفسیر علایم و نشانه ها بسیار عمیق می شود. چطور می توان فراموش کرد که تمامی آن اشارات و نوازش های معشوقه ای که وقف ما شده بودند، حالا دیگر برای ایجاد ارتباط با افرادی غیر از ما به کار گرفته می شوند. «معشوق نشانه های برتری را به ما می بخشد، ولی همانطور که این نشانه ها، مردمانی را توصیف می کند که ما جزئی از آنها نیستیم، پس هر یک از این نشانه ها چهره ای از دنیای احتمالی را برای ما به تصویر می کشد، جایی که دیگران در آن یا حضور دارند و یا ترجیح داده می شود که باشند» (پروست و نشانه ها). و بدتر از همه اینها، دیگران هم جنسان او هستند. برای راوی داستان «جستجو»، وقتی رقیب و حریف دیگر هیچ شباهتی به او ندارد، سرحد افق حسادت، چیزی جز «زمین ناشناخته» اثر گوموره نیست: «ارتش های او متفاوت بودند، نمی توانم بر روی همان زمین بجنگم، دیگر همانند قبل برای آکبرتین لذت بخش نیست و یا حتی از درک این لذت ها هم قاصر شده است». (سُدوم و عموره، بخشی از کتاب در جستجو)

اگر حسادت تنها یک تجربه بیمار گونه ای است که معشوق با ترجیح احتمالی دیگران آترا در بطن دنیای ناشناسی که ما را طرد می کند، به بار آورده است، این محرومیت زمانی تشدید می یابد که ما را با بحث هم جنس بازی مواجه گرداند. یک سری از هم جنس بازان متفاوتی که هرگز همدیگر را ملاقات نکرده اند و از حضور هم بی خبرند.

با توجه به این موضوع، حس حسادت در میان دنیای پیچیده روانی اثر «در جستجوی زمان از دست رفته» نمی تواند حسی بی اهمیت و ناچیز شناخته شود. این حس خود جوهره اصلی نوشتار در جستجوی حقایق است. زیرا حسادت که عشق را به رنج تبدیل می کند، ذاتی مفسر دارد که به افشای حقایق، تفسیر و تفهیم می انجامد. «خوشبختی به تنهایی برای سلامتی جسم است ولی در اصل این رنج است که قوای روح را ظاهر می سازد». نتیجه پربار رنج های عشق: «ایده هایی جایگزین رنج ها می شوند» در حالیکه حقیقت (رنج) و



خوشبختی (ایده‌ها) باهم مطابقت و هم خوانی ندارند. حس حسادت چنان حسی است که ساختار اساسی «جستجو» را تشکیل می‌دهد، کتابی که در آن سدوم و عموره را در همه جای این دنیا می‌توان یافت و این در حالیست که گمان می‌رود دنیا در زیر سلطه انسان‌های غیر هم جنس باز است.

آنکه حسادت بیشتری دارد، عمیقاً در گذشته سیر می‌کند، او مانند کسانی نیست که در کتاب‌های پروست در پی جستجوی خویش، خود نیز گم می‌شوند. در حالیکه بی‌معنا نیست اگر تمام کتاب «در جستجوی زمان از دست رفته» را بخوانیم و آنرا به عنوان دست‌نوشته‌های بسیار گسترده‌ی شخص خود شیفته‌ای بدانیم که به خود نیز حسادت می‌ورزد و به جرأت می‌توان گفت این همان حس حسادت پروست جوان نسبت به مارسل کوچک است. کتاب «جستجو» را همچون دارایی بازپس گرفته‌ای بخوانید که نویسنده از کودکی و جوانی خود می‌ستاند.

بعلاوه، آیا عبارات پروستی با توجه به طولانی بودن و پیچیدگی آن، از نوعی حسادت بر خوردار نیستند؟ او برای اینکه طعمه خود را در آن حس کند، ابتدا با حرکاتی محتاط به او نزدیک می‌شود. عباراتی ترکیبی که با حيله سعی در به بند کشیدن مخاطب دارند. عبارات او همچون تار عنکبوتی چنان تابیده شده، تا شیء مزبور را در دامی از استعاره‌ها و تشبیه‌ها گرفتار سازد. با اینکه نسبت به حفظ پیچیدگی موارد حساس است در اکثر مواقع سخن خود را پس می‌گیرد و با رفتارهای خاص، توجه را به خود جلب می‌نماید تا اینکه بتواند با امتحانات، تجارب و تصمیمات خود از ادعای اول خود دفاع کرده و از تضادگویی‌ها تبرئه شود و تصادفی نیست اگر در دو کتاب «اسیر» و «گریخته» به چنین مواردی برمی‌خوریم، که سازنده پیچیده‌ترین و پرتکلف‌ترین ساختارها در دوران پروست هستند. در این دوران است که می‌بینیم پروست از حسادت به عنوان سبک نوشتاری خود استفاده کرده است. ♦♦♦



پرتال جامع علوم انسانی